

سیاست جهانی بر سر دوراهی: پس از ۱۱ سپتامبر

تاریخ ارائه: ۱۰/۶/۸۱ تاریخ تصویب: ۲۵/۸/۸۱ نویسنده: بی. هام جی. هیپلر،

دی. مسنر و سی. ولر*

ترجمه و تلخیص از محمدرضا سرداری

کلید واژه‌ها

یازدهم سپتامبر - سیاست جهانی - آمریکا - امنیت بین‌المللی

چکیده

این مقاله با بررسی سیاست جهانی پس از ۱۱ سپتامبر و ترسیم مسائل اساسی آن همانند روابط اسلام - غرب، شمال - جنوب، وابستگی متقابل جهانی، و مواردی چون قطب‌بندی اجتماعی، مناقشات منطقه‌ای و ...، وضعیت کنونی سیاست جهانی را میان یک‌جانبه‌گرایی آمریکا و جهان چندقطبی در نوسان دانسته و پیشنهادهایی برای اروپا مطرح می‌سازد تا مسائل جهانی به‌گونه‌ای حل و فصل شود که سیاست‌های یک‌جانبه‌گرا و برتری‌جوی آمریکا تعدیل و جهانی چندقطبی با در نظر گرفتن نقش برای اروپا و سایر کشورهای جهان ایجاد شود. سرفصل‌های اصلی مقاله عبارت‌اند از: سیاست جهانی در پرتو ۱۱ سپتامبر، مسائل اصلی سیاست جهانی، سیاست جهانی بر سر دوراهی، و پیشنهادهایی برای اروپا و آلمان.

* Brigitte Hamme, Jochen Hipler, Dirk Messner & Christoph Weller, "World Politics at the Crossroads : The 11th of Sep. 2001 and the Aftermath", *Policy Paper*, 19, Development and Peace Foundation,

مقدمه

حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، روندهای تغییر ساختاری را، فراتر از مبارزه با تروریسم فراملی برده است. مرحله‌ای جدید برای نظام جهانی قرن بیست و یکم طراحی شده و مادامی که روند تغییر، تثبیت نشده باشد، همچنان ادامه خواهد یافت. به عنوان مثال، حکومت‌های دیکتاتوری و استبدادی در مبارزه علیه تروریسم جهانی، هم‌پیمان شده‌اند. این پیمانهای ناهمگون چه هدفی را دنبال می‌کنند. روسیه و چین به غرب نزدیکتر شده‌اند. هم‌زمان سیاست شدیدتری در قبال برخی از دولتهای سرکش صورت می‌گیرد.

سؤالی که در اینجا از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد، این است:

با در نظر گرفتن واکنش‌های نظامی به تروریسم، استراتژی سیاسی در پرداختن به موارد

خشونت سیاسی چه شکل و هدفی را دنبال می‌کند؟

با اذعان صدراعظم آلمان، گرهارد شرودر، و وزیر خارجه آمریکا، کالین پاول در مجمع اقتصاد جهانی در نیویورک مبنی بر اینکه امنیت جهانی بدون برابری جهانی به دست نخواهد آمد، آیا سیاست‌های غرب تغییر می‌کند؟ چه الگویی از قدرت و همکاری در جهان حاکم خواهد بود؟ آیا ایالات متحده به این نتیجه خواهد رسید که جهان و امنیت ملی در بلندمدت تنها از طریق سیاست چندجانبه‌گرایی مشترک در امان خواهد بود؟ آیا اتحادیه اروپا توان افزایش جهت‌گیری مجدد در این خصوص را دارد و آیا اساساً قصد این کار را دارد؟

آیا گرایش در جهت سیاست یک‌جانبه (رهیافت مقدم و ترجیحی آمریکا در چندسال اخیر)، همان‌گونه که ریچارد وون ویزاکر هشدار داد، با سیاست چندجانبه‌گرایی منفک جایگزین می‌شود؟

همان‌گونه که مشاور امنیت ملی پیشین و شخصیت پرنفوذ ایالات متحده، زیگنیو برژینسکی اظهار داشت، دوره ابرقدرتی آمریکا طولانی‌تر شده است. برژینسکی طی مصاحبه‌ای در واشنگتن پست، هرگونه "توهم بزرگ" مبنی بر انزوا و تغییر نقش آمریکا در مسائل بین‌المللی، در جهت وابستگی متقابل را تکذیب کرد و به جای آن خواستار استراتژی برتری این کشور شد.

این مقاله، ضد فرضیه‌ای را در واکنش به ۱۱ سپتامبر مطرح می‌کند. ضروری است که شرایط لازم برای سیاست جهانی براساس خط مشی داخلی یک جهان همکاری جویانه ایجاد شود. اروپا باید اراده و توان این تغییر را در خود ببیند و لازم است دیگر کشورهای جهان همکاری بیشتری در شکل‌گیری اقتصاد و سیاست جهانی داشته باشند.

۱- سیاست جهانی در پرتو ۱۱ سپتامبر

حوادث یازدهم سپتامبر جدای از اینکه نمادی از حملات شبکه تروریستی القاعده علیه ایالات متحده به حساب می‌آید، در عین حال نیز تغییرات و ساختارهای ژرف سیاست جهانی را در آغاز قرن بیست و یکم، بازتاب می‌دهد.

الف) خطوط درگیری بین اسلام و غرب

برای پی‌بردن به حملات تروریستی، در ابتدا باید به روابط چندوجهی بین غرب و جهان اسلام اشاره نمود. لذا لازم است، خاطر نشان شود که خاورمیانه از یک طرف به دلیل داشتن شماری از مناقشه‌های آشکار و پنهان همراه با سطوح بالای پتانسیل خشونت، بی‌ثبات است، و از طرف دیگر روابط بین این منطقه و کل جهان اسلام و غرب، بسیار پیچیده به نظر می‌رسد. مهمترین دلایل این موضوع عبارت‌اند از:

- عدم توازن قدرت بین غرب و جهان اسلام که در زمینه‌های نظامی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به شدت مشخص شده است. جوامع ضعیف و اغلب بی‌ثبات خاورمیانه، خود را رویاروی غرب بسیار قدرتمند می‌بینند. از طرفی میراث استعمار گذشته نه فقط در برگیرنده مرزهای ساختگی است، بلکه علاوه بر آن اثرات سوء عمیقی در اذهان مشترک منطقه گذاشته است.

- غرب به منطقه خاورمیانه به عنوان منبع مهمی از فراورده‌های انرژی (نفت و گاز) و در عین حال به مثابه منطقه‌ای که در برگیرنده ایجاد خطرات احتمالی و پتانسیل بی‌ثباتی در زمینه‌های مهاجرت، بنیادگرایی، بی‌ثباتی و نیز تهدیدی در خصوص رژیم اشغالگر قدس است، می‌نگرد. این دیدگاه در بین نخبگان و اندیشمندان

عرب باعث افزایش عقده‌های حقارت گردیده‌است.

- وضعیت داخلی در کشورهای مسلمان اغلب با تقارن بحران مزمن اقتصادی، توزیع بسیار نامتعادل درآمد و رژیمهای سرکوبگر و دیکتاتور رقم می‌خورد. از دید مردم، نخبگان منطقه اغلب به عنوان حامی غرب در زمینه سیاسی و فرهنگی قلمداد شده و غفلت آنها در مسائل اجتماعی و نقض حقوق بشر یا پروژه‌های شکست خورده مدرنیته‌سازی، باعث می‌شود که غرب را در این امر مقصر بدانند.

- در منازعات حل‌ناشدنی منطقه‌ای و بحرانهای خشونت‌آمیز کشمیر، کردستان، الجزایر یا عراق، و مهم‌تر از همه در فلسطین، غرب اغلب به پیچیدگی اوضاع (رژیم اشغالگر قدس یا ترکیه) و فراهم کردن پشتیبانی برای نخبگان محلی تحریف شده (ترکیه و الجزایر) و یا مداخلات نظامی غیرموجه (عراق و افغانستان) متهم می‌شود. حتی نمایندگان میانه‌رو جهان اسلام شدیداً به پشتیبانی یک‌جانبه آمریکا از رژیم اشغالگر قدس - به عنوان دلیلی برای اظهار احساسات ضد آمریکایی توأم با انزجار از آمریکا - اعتراض دارند.

- از جمله دلایل توسعه روابط دوجانبه حساس غرب و شرق در طی قرنهای متمادی این است که مشکلات مبتلا به آنها، به طور عمده محدود به زمینه‌های فرهنگ‌گرایی است. بسیاری از مسلمانان، تجارب منفی خود را با غرب در چارچوب گفتمان مذهبی فرض می‌کنند. بسیاری از مسلمانان با روابط عشق و انزجار نسبت به غرب برانگیخته می‌شوند، و همواره یک رابطه تحسین و ستایش همراه با خصومت و عداوت نسبت به غرب وجود داشته‌است. این امر و اغلب مقصرخواندن غرب برای مشکلاتی که در آن هیچ‌گونه دخالتی نداشته، در روابط دوجانبه این‌گروه، مشکل و گرفتاری ایجاد کرده‌است. از سوی دیگر، غرب به پیش از حد جلوه دادن بعد مذهبی تروریسم فراملی تمایل دارد.

در هر حال، هر دو گروه دیدگاهی انحرافی از یکدیگر دارند. در این متن و محیط است که مناقشات واقعی که ممکن است بعد مذهبی - ایدئولوژیک افراطی به خود گیرد، کمتر و کمتر پذیرای بحث و گفت‌وگوی منطقی و حل و فصل سیاسی می‌گردد. بعید نیست که

غرب شاهد جنگ اسلام خیالی را که خود باعث ایجاد آن شده باشد، و تهدیدات واقعی را با تصویر دشمنی و خصومت مبهمی که او آن را اسلام می نامد، درهم آمیزد. صرفاً برخورد تمدنها یک تصور ساده انگارانه است مگر اینکه کسی حادثه یازدهم سپتامبر را دنبال کرده باشد، که این امر خود باعث افزایش کلیشه های قدیمی حملات بربریت در جهان متمدن می شود. غرور فرهنگی ای که اکنون غریبان مدعی آن هستند، نسبت به هرگونه حس برتری نظامی یا سیاسی باعث آسیب پذیری بیشتر می شود و مقاومت بیشتری را برمی انگیزد.

بنابراین روابط بین اروپا و آمریکا از یک سو و جهان اسلام از سوی دیگر با پیچیدگیهایی مشتمل بر درگیریهای واقعی، تفاوت منفعت و تمایزهای قدرت و اغلب روش مذهبی - ایدئولوژیک در بوته آزمایش سخت قرار گرفته است. این متن و محیط است که تروریسم القاعده و اسامه بن لادن را قادر می سازد تا از طریق احساس ناامیدی در زمینه رفع فساد، رکود و سرکوب در جوامع مسلمان و نیز از طریق حس ناامیدی بر سر پایان یافتن درگیریهای منطقه ای شدیداً نمادین و لاینحل در فلسطین و عراق، نیروی سیاسی ناآرام خود را اعمال کنند. رنجی که هم اکنون از طریق تحریمها بر افراد غیرنظامی عراق می رود با تعهدات غرب در پرداختن به حقوق بشر جهانی همخوانی و مطابقت ندارد.

علی رغم اینکه بسیاری از تروریستها خود از طبقات متوسط و ثروتمند هستند، مسیری که در آن حرکت می کنند و فضایی که در پی تشدید و تشنج سیاسی آن هستند، با واپیوستگی اجتماعی، ناامیدی، فقر و بینش کلی از غرب به مثابه خودبین و متکبر مشخص می شود. بدون موارد فوق آنها همانند افراد جنگ طلب کماکان خطرناک خواهند بود اما نمی توانند مشکل سیاسی ایجاد نمایند؛ لذا آن گاه که در یک شبکه پیچیده مناقشات داخلی و خارجی جهانی جای می گیرند، باعث می شوند تهدید سیاسی جدی و فعالی به حساب آیند. تروریسم فراملی، هم به طور ماهرانه ای سیستمهای ارتباطات جهانی را مهار نموده و هم به خاطر پدیده جهانی شدن، از پول شویی و بازارهای تسلیحات استفاده می کند.

ب) یازدهم سپتامبر و روابط جنوب و شمال

با وجود دیدگاهی که از سوی مفسر آلمانی گاتر گایوس (Gunther Gaus) اظهار شده است، یازدهم سپتامبر به مثابه سمبلی از یک جریان ناآرام و بحرانی در مناقشه بین جنوب و شمال و یا (قیام اسفبار جهان) عمل نخواهد کرد. پیامهایی که از سوی شخصیت‌های اصلی شبکه ترور و وحشت انتشار یافته است، هدف بسیج کردن انسجام و وحدت در محله‌های فقیرنشین و زاغه‌های آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین نیست و لفاظی‌ای که از سوی بن‌لادن و جنگجویان [به اصطلاح] مقدس اسلام‌گرا به کار گرفته شده است، حول محور مناقشه بین جهان اسلام - عرب و جهان غرب می‌باشد. با این وجود یازدهم سپتامبر که ایالات متحده را به نیم‌کره جنوبی نزدیک کرد، ساختارهای عمیق متزلزل، نهفته در روابط شمال و جنوب را بازتاب می‌دهد. برای مثال، همه واکنش‌های آمریکای لاتین حاکی از اظهار همدردی، اندوه و نگرانی است و یکایک دولت‌های منطقه همبستگی خود را با ایالات متحده اعلام داشته‌اند. اما این احساس همدردی عمیق، و اظهارات مبتنی بر همبستگی و وحدت توسط دیپلمات‌ها، برای همسایه بزرگ در نیم‌کره شمالی، برخی اظهارات کاملاً ناموزون دیگر را دربر نمی‌گیرد. اگر همکاری جهت‌گیری شده (به سوی) خارج مشرق زمین و سیاست‌های امنیت و توسعه، در آینده از فرصتی برخوردار باشند، این موضوع نباید در کشورهای صنعتی شده نادیده گرفته شود.

پلازا دو مایو (Plaza de Mayo)، رئیس‌مادران مقدس، در روزنامه آرژانتینی می‌گوید: «بحث در خصوص یازدهم سپتامبر اغلب بدون بداندیشی مشخص ولو خوشحالی پنهانی در مورد حمله ماهرانه به "مغرور قدرت"، ایالات متحده نیست». این جمله باعث جنب و جوش و هیجان چشمگیری گردید.

اظهارات دیگری که از عقاید محسوس‌تری به شمار می‌آیند، حاکی از آن است که با توجه به نقشی که توسط ایالات متحده در سیاست جهانی، در دهه‌های اخیر ایفا شده است، در اینکه زمانی حادثه‌ای رخ دهد، چندان نباید شگفت‌زده باشیم. در مقاله‌ای در گاردین، نویسنده‌ای هندی با نام اروندهاتی روی، حوادث یازدهم سپتامبر را

به عنوان "کارت ویزیتی" تشبیه کرد که توسط ارواح قربانیان جنگهای گذشته آمریکا امضا شده است، سؤالی که اغلب از رسانه‌های آمریکا پرسیده می‌شود مبنی بر اینکه "چرا آنها از آمریکاییها متنفرند؟"، در شکل مشابهی در بسیاری از تفسیرها در رسانه‌های نیم‌کره جنوبی جواب داده شده است.

ذهن و خاطر مردمان آمریکای لاتین با بسیاری از تجدیدخاطرات مبتنی بر سیاست خارجی ایالات متحده در گذشته، آسیب دیده است. بارها پیوندهای بین یازدهم سپتامبر ۱۹۷۳، تاریخ کودتای پینوشه علیه دولت آزادمنشانه برگزیده آینده و یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ دنبال شده است. طی مقاله‌ای در شیلی، اریل دورف‌من، حامی معروف و فعال حقوق بشر، خطوط کلی مشابهتهای ناامنی، ترس و وحشت را با توجه به ترور افراد غیرنظامی نیویورک در ۲۰۰۱ و ساتیاگو در سال ۱۹۷۳؛ مادران مقدس (desaparecidos) در شیلی و آمریکای لاتین؛ و تصاویر نیویورکیها با عکسهایی از اعضای خانواده در دستهایشان، که در پی بازمانده‌هایشان هستند را ترسیم نموده است. دورف‌من به این تجارب مشترک به عنوان پایه و اساس همدردی دوجانبه و امیدی می‌نگرد که در آینده، تلاشهای مشترک در شمال و جنوب، امکان مقابله با هرگونه ترور در سیاستهای جهان دربرداشته باشد.

واکنشها در دیگر مناطق جهان، از جمله سازمان توسعه و همکاری اقتصادی (OECD)، الگوی مشابهی را نشان می‌دهد. آنچه آنها به آن اشاره دارند، بی‌اعتمادی و خشم درباره خودانگاری و خودشیفتگی غرب است. آنها همچنین آشکار ساخته‌اند که بنیادهای فرهنگی با گستره جهانی از همکاری تا به حال چندان صورت نگرفته است.

ج) وابستگیهای متقابل جهانی در سیاست امنیتی

حادثه یازدهم سپتامبر این امر را آشکار ساخت که امنیت خارجی و داخلی کنونی به شدت به هم پیوند خورده است. لازم است سیاست امنیتی قرن بیست و یکم مجدداً بازیابی و ساخته شود. در اینجا سه گرایش، مهم به نظر می‌رسد:

اول، حادثه یازدهم سپتامبر، ابتدا به ساکن، به مردم کشورهای صنعتی شده، این امر را فهماند که تصمیمات تأثیرگذار بر امنیت شهرهای نیویورک، لندن و آمستردام، در هر مکانی

از جهان می‌تواند حادث شود. در هندوکش، در پایتخت عربستان و ... بسیاری از مردم کشورهای درحال توسعه، مدت مدیدی است با این احساس آشنا هستند که امنیتشان وابسته به تصمیم‌گیریهای دیگر کشورها یعنی کشورهای نیم‌کره شمالی است.

دوم، در سالهای اخیر، جنگ بین کشورها به طور استثناء بوده است درحالی که درگیریهای خشونت‌آمیز بر سر منابع و قدرت در کشورهای شکست‌خورده به وضوح درحال افزایش است. براساس گزارشها، تنها در سال ۲۰۰۱، تعداد ۳۴ درگیری خشونت‌آمیز داخلی از این قبیل مشاهده شده است. این درگیرها به خاطر ارتباطاتی همانند تجارت تسلیحات و پول‌شویی در سطح جهانی افزایش یافته است و اغلب باعث بی‌ثباتی در کل منطقه (از جمله بالکان و مناطق اطراف دریاچه‌های بزرگ در آفریقای مرکزی) می‌شود. این درگیرها همان‌گونه که در مسئله افغانستان شاهد بودیم، می‌تواند زمینه‌های تروریسم بین‌المللی را ایجاد کند.

کشورهای شکست‌خورده، تحت شرایط جهانی سازی، در کانون توجه و موضوع اصلی سیاست جهانی قرار گرفته‌اند.

سوم، اولین تهدید برای امنیت ملی، ریشه در عوامل کشورهای خارجی ندارد؛ بلکه این تهدید عمدتاً به خاطر عدم موازنه اجتماعی و ساختارهای اقتصادی و یک‌سری از مشکلات در اقتصاد و نیز جامعه جهانی یا تصرفات بومی و یا تهدیدهایی همانند تروریسم فراملی که هیچ‌گونه حدود مرزی نمی‌شناسند، اعمال می‌گردد. هریک از سیاستهای بازدارندگی و طرحهای ضد موشکی، توان ارائه پشتیبانی در مقابل این پدیده درگیری و خشونت جهانی را ندارند. تنها تمهیدی که برای چنین تهدیدی کارساز است جهت‌گیری مجدد خط‌مشی جهانی در جهت سیاستهای بین‌المللی است، که حول محور همکاری و عدالت قرار گیرد.

اینکه صرفاً تروریسم فراملی ملازم و همراه با جهانی شدن نیست و نیز پدیده‌ای کاملاً جدید به حساب نمی‌آید، درست است؛ اما آشکارسازیهای آن (تروریسم) مستقیماً مبتنی بر فرایندهای جهانی شدن می‌باشد. هدف ما در اینجا ابزارهای موجود

برای تروریسم امروز (هواپیما، زیربنای بالای تکنولوژی، سلاحهای بیولوژیک و شیمیایی، حتی وسایل هسته‌ای بالقوه) است که تنها با کمک شبکه‌های جهانی به دست تروریستها ساخته و آماده می‌شود. در این مورد می‌توان به ساختارهای سازمانی تروریسم (به صورت شبکه‌ای، سلولهای عملیاتی جهانی)، هدفها (مرکز تجارت جهانی و پنتاگون) و شیوه عملیاتی آنها (حمله به کشورهای مختلف) اشاره کرد. موقعیتهای کارآمد و مؤثر تروریسم امروز، موضوعهای سیاسی - اجتماعی واقعی و عضوگیری آن مبتنی بر فرایند جهانی شدن می‌باشد. در بخشهایی از جهان اسلام، تروریسم حوزه وسیعی برای عضوگیری خود به ویژه در بخشهایی از طبقات متوسط که خود را به خاطر سیاست خصوصی سازی ناکام، و به دلیل غفلت دولت در خط‌مشی اجتماعی، درحاشیه می‌بینند، به دست آورده است. همچنین فرایندهای جهانی شدن که منجر به واپوستگی فرهنگی می‌شود، می‌تواند به عنوان فاکتورهایی تعبیر و تفسیر شود که به عملکردهای تروریسم مشروعیت و مفهوم اعطا نماید.

خطری که از سوی حملات تروریستی به جهان فنی و گسترده ایالات متحده اعمال می‌شود، کاملاً از بین نخواهد رفت. در واقع شبکه‌سازی جهانی و اهمیت فزاینده پروژه‌های تکنولوژیکی در مقیاس بزرگ، دست تروریستها را در استفاده از ابزار نسبتاً متوسط برای تهدید شمار زیادی از افراد، مکانهای حساس زیرساختار جهانی و ایجاد خسارتهای بی‌شمار، باز گذاشته است.

تاکنون کشورهای منفرد و عمدتاً جامعه بین‌المللی که به صورت هماهنگ عمل کرده‌اند، توانسته‌اند ساختارهایی را که باعث انگیزش چنین اقداماتی در خصوص خشونت می‌شوند، کاهش و یا تغییر دهند. شاید در اینجا کسی به این فکر بیفتد که تلاشهای دهه گذشته، در جهت خنثی کردن مکانیزمهایی صورت گرفته است که منجر به جنگهای بین‌المللی گردیده است. اما اگر جلوگیری از درگیری جهانی با موفقیت صورت گیرد و فرهنگهای همکاری در سطح جهانی توسعه یابد، سیاست جهانی به چه مشکلاتی خواهد پرداخت؟

۲- مسائل اصلی سیاست جهانی

تحلیل سیاست جهانی از دریچه یازدهم سپتامبر توجه ایالات متحده را به هفت مشکل ساختاری جهان معطوف داشت. این مشکلات برای فهم تروریسم فراملی و تأثیر آن، و نیز ساختارهای نهفته در یک سری از خشونت‌های جهانی، ضروری و مهم به نظر می‌آید و برای فراز و نشیب‌های موجود در فرایند جهت‌یابی مجدد سیاست جهانی براساس دستورالعمل سیاست بین‌المللی مفید واقع خواهد شد.

۱- عدم توازن قوا

از نظر بسیاری از بازیگران خارج از سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، توزیع شدیداً نامساوی قدرت در اقتصاد و سیاست جهانی، عملاً، بدون هرگونه فرصت و شانس مؤثر، برای پیشرفت و در واقع بیان منافع واقعی است. این حس روانی یا واقعی از بی‌تحرکی علاج‌ناپذیر نسبت به سیستم جهانی (بازار جهانی، سلطه ابرقدرت، مؤسسه‌های بین‌الملل مالی و واپیوستگی فرهنگی اعمال شده از سوی نفوذهای خارجی)، منجر به نوسانات مشهود بین خشونت و تسلیم یا ناتوانی می‌شود.

نهادهای جهانی که از قدرت عمل برخوردارند، اغلب به عنوان کارتل‌های قدرت الیگارش‌ی قلمداد می‌شوند. احساس حقارت سیاسی و تنزل، برآمده از این امر است.

جلوگیری از خشونت در کوتاه مدت مستلزم موقعیتی است که بدین وسیله تمام بازیگران مربوط، حداقل بتوانند به گونه‌ای موفقیت‌آمیز شاهد فرصت ترسیم منافع شخصی خود باشند.

هماهنگی و انسجام اقتصادی توأم با ناتوانی سیاست خطر احتمالی شروع خشونت را افزایش می‌دهد.

۲- قطب‌بندی اجتماعی و روند حاشیه‌ای سازی

عملکردهای مشابهی را می‌توان برای تجارب انزوآگرایی و یادودستگی اجتماعی بیان کرد. این دو موضوع کماکان در جوامعی که دچار بی‌ثباتی و درگیری هستند در حال افزایش

است و حتی می‌توان آن را در سطح جهانی نیز مشاهده کرد. شاخص جینی (Gini) جامعه جهانی (ارزیابی نابرابری اجتماعی) در یک گام هشداردهنده در طول ۱۵ سال گذشته رو به وخامت گذاشته‌است، و هیچ‌گونه تغییری از این گرایش دیده نمی‌شود. یک پنجم از جمعیت جهان دسترسی به آب آشامیدنی سالم، خدمات بهداشتی - درمانی و آموزش و پرورش مناسب ندارند. به‌رغم اینکه هیچ‌گونه پیوند مستقیمی بین این دو شکل "تلاش اجتماعی" و "پدیده تروریسم" دنبال نمی‌شود، اما آنها جوی از ناامیدی، ناکامی و محیط غیرمساعد ایجاد کرده‌اند که بدین وسیله تروریستها می‌توانند تلاشهای خرابکارانه خود را افزایش دهند و چندبرابر کنند. فقر شایع جهانی و نابرابری بیش‌ازحد، بی‌شبهت با تغییر اوضاع نیست: پدیده بلندمدتی که در ابتدا بسیار آرام حرکت می‌کرد، تقریباً بدون جلب توجه، به صورت پنهانی توسعه یافت و تأثیرات آن پدیده به طور دوجانبه یکدیگر را تقویت کرد. با گسترش زنجیره‌های وابستگی متقابل جهانی، علائم تهدیدات نابرابری و فقر برای جامعه جهانی به عنوان یک بمب ساعتی محسوب شد.

۳- سکوت جهانی

شودن فریود (Schaden Freude) که از سوی بسیاری از افراد کشورهای در حال توسعه احساس شده (هم در خارج و هم در داخل جهان اسلام) تنها نتیجه تجارب عینی توزیع نامساوی قدرت و قطب‌بندی اجتماعی محسوب نمی‌شود. این موضوع همچنین ریشه در فرهنگ ارتباطات توسعه نیافته دارد. یورگن هابرماس در سخنرانی شهر فرانکفورت که به مناسبت دریافت جایزه صلح به خاطر کتاب تجارت آلمان برگزار شده بود، به طور شایسته‌ای از "سکوت جهانی" سخن گفت:

روشهای تکنیکی ارتباطات جهانی ممکن است شدیداً توسعه یافته باشد، اما "موققت" در گفت‌وگوها اغلب تنها در زمینه‌هایی که آیا نتایج آنها با استانداردها، رسوم و عرفهای غربی همگونی دارند یا نه، ارزیابی می‌شوند. تکبر فرهنگی و یا در واقع خودبینی که از سوی بسیاری از بازیگران در غرب نسبت به دیگر کشورها نشان داده می‌شود، باعث شعله‌ور شدن رویارویی فرهنگ‌گرایی می‌گردد و این گرایش را در میان

مسلمانان ترغیب می‌کند تا خود را جدا از هرگونه مشارکت و همکاری با غرب ببینند. یکی از علائم روشن تصمیمات نادرست سیاسی، این واقعیتی است که در آلمان و دیگر کشورهای صنعتی - توسعه‌ای موازی جهانی شدن بوده - سرمایه‌گذارها در سیاست فرهنگی خارجی، از جمله افزایش و بهبود فرهنگ جهانی همکاری، در سالهای متمادی کاهش داشته است.

۴- خط‌مشی کهنه و قدیمی امنیت

جهانی شدن نه تنها مرزها را از نفوذپذیری بیشتری برای کالاها، ارتباطات و جریانهای مالی، برخوردار کرده، بلکه عملکرد شبکه‌های تروریستی، قاچاق تسلیحات و موادمخدر را نیز تسهیل کرده است. تاکنون جامعه بین‌المللی توان مقابله شایسته و مناسب با این مشکلات و خطرات احتمالی مرتبط با این پدیده را نداشته، و بسیاری از کشورها در سرآغاز عصر جهانی شدن، همچنان به دنبال مقوله‌ها و طبقه‌بندیهای سیاست جهانی مخصوص قرن نوزدهم و بیستم هستند. به ویژه عرصه امنیت به طور عمده با پیروی و همخوانی اصول امنیت ملی و نیز با بی‌میلی بارز به ترک خودمداری ملی ترسیم شده است. عملاً این امر به این معنی است که بسیاری از ابزارهای موجود سازمان ملل برای حفظ و یا احیای امنیت ملی مورد استفاده قرار نگرفته است، در عوض سازمان ملل به طور فزاینده‌ای در حاشیه قرار گرفته و ایالات متحده به روش خود در موضوعات امنیتی ادامه می‌دهد و یا پیمانهای ویژه و موقتی براساس منافع ملی منفرد پدید آورده است. این وضعیت همچنین موجب اقدامات غیرسازنده‌ای می‌شود که در صدد نابودی و حذف قرارداد منع استفاده از ابزارها و تسلیحات نظامی می‌شود.

در قرن بیست و یکم، قرن وابستگی متقابل رو به رشد بین شرایط امنیت و اوضاع ناامنی، و نیز جهانی شدن تهدیدات و خطرات، "امنیت" تنها زمانی قابل دستیابی است که به عنوان امنیت جهانی درک گردد. دیدگاهی که امنیت را به عنوان کنترل و سلطه دیگران به وسیله ابزارهای نظامی تلقی می‌نماید، هم منسوخ و هم شدیداً غیرواقع‌بینانه

شده است. آنچه هم‌اکنون مهم و حیاتی به نظر می‌رسد، تقویت و توسعه سازوکارهایی است که با گسترش امنیت برای همه هماهنگ باشد.

۵- غفلت از مناقشه‌های منطقه‌ای

به خاطر وابستگی‌های متقابل جهانی، مناقشه‌های منطقه‌ای در اولویت اول سیاست بین‌المللی قرار دارد. تاکنون جامعه بین‌المللی هیچ‌گونه استراتژی مناسبی به منظور مهار سناریوهای تشدید خشونت را ارائه یا توسعه نداده است و یا در اقتصاد متغیر و ساختارهای سیاسی براساس قدرت، با دید جلوگیری از تشدید درگیریها و مناقشه‌ها در درازمدت سهم نبوده است. در عوض منافع شخصی کوتاه‌مدت کشورهای قدرتمند، اغلب این کشورها را به دخالت یک‌سویه به نیابت از دوطرف، درخصوص مناقشه‌های منطقه‌ای ترغیب می‌کند. هرچند که ممکن است این رهیافت به برقراری صلح کوتاه‌مدت بینجامد اما در عین حال، بذره‌های تشدید خشونت آینده را با خود دارد. مجاهدین افغان و طالبان تنها مناسب‌ترین نمونه از فهرست بلند سیاست نادرست غربیها درخصوص ایزاری کردن گروه‌های اجتماعی مفروض و مناقشه در دیگر کشورها به عنوان ابزارهایی برای افزایش اهداف و منابع ملی متصور نمی‌باشد. کوتاه‌بینی این سیاست به طور منظم باعث نتایج و عواقبی منفی می‌شود و اغلب نتیجه‌اش زنجیره‌ای از درگیریهای خشونت‌آمیزی است که تا اندازه‌ای به شکل تروریسم بین‌المللی و فراملی، امنیت جهان را در کل تهدید می‌نماید.

۶- نخبگان غیرمسئول در کشورهای در حال توسعه

بسیاری از مشکلات در کشورهای در حال توسعه در داخل خود کشور شکل می‌گیرد. علائم توسعه ناموفق، قطب‌بندی یا دو دستگی اجتماعی، ناامیدی سیاسی، تلاشی اجتماعی، دولت شکست‌خورده و ناموفق، جنگ داخلی، درگیریها و تروریسم فراملی را نمی‌توان تنها ناشی از پدیده جهانی شدن، ساختارهای سیاست جهانی مبتنی

بر قدرت و غفلت از سوی جهان و سازمان پیمان همکاریهای اقتصادی تفسیر نمود. نخبگان کشورهای در حال توسعه تا حد زیادی مسئولیتهایی در زمینه توسعه سیاسی و اقتصادی - اجتماعی ملتشان را به عهده گرفته‌اند. در این متن و محیط است که باید شرایط لازم برای کاهش فقر و توسعه اجتماعی و اقتصادی کارآمد و گسترده و نیز در زمینه حمایت از حقوق بشر و مشارکت فراهم آید. همکاری جهانی بدون توسعه مداوم اقتصادی - اجتماعی و ایجاد دموکراسی در جوامع ملی موفق نخواهد بود.

۷- موازنه موقت

هیچ شکی نیست که در جهانی به پراکندگی جهان ما، موقعیتی که توأم با مشارکت، همکاری جهانی و سازش همراه با عدالت در خصوص منافع باشد، بسیار کم است، و بذر انواع افراط‌گرایی به زمین حاصلخیز مناطق حاشیه‌نشین جامعه جهانی افتاده است (که همچنین دربرگیرنده محله‌های فقیرنشین نیویورک و پاریس هم می‌شود). شرایط و موقعیتهای اولیه مورد نیاز برای شروع یک همکاری جهانی و ایجاد ساختارهای موثق صلح در جامعه جهانی تاکنون در جای خود باقی مانده و هیچ حرکتی را نداشته است. در اینکه آیا تمدن در ایجاد جهش بزرگ در مسیر سیاست مشترک بین‌المللی موفق باشد یا خیر بستگی به این امر دارد که آیا غرب می‌تواند قدرت مورد نیاز برای تحت کنترل درآوردن شکستهای سیاست خود را در یک تحلیل راسخ و پابرجا بسیج کند.

۳- سیاست جهانی بر سر دوراهی

توجه فزاینده‌ای که بعد از حوادث یازدهم سپتامبر به سیاست جهانی معطوف گردید، (با وجود اینکه این حوادث احتمال خطر الگوهای مناقشه جهانی را در سطح خطرناکتری در پی داشت) چشم‌اندازهای جدیدی را برای سیاست خارجی مشرق زمین در سطح جهانی گشود. تصمیم‌گیریهای سیاسی و ابتکارات صورت‌گرفته در ماههای اخیر، تأثیر و نفوذ مهمی را در مسیری که توسط سیاست جهانی در آینده اتخاذ می‌گردد،

خواهد داشت. آیا این موضوع احتمال استفاده از فرصتهای فراهم آمده جهانی برای وابستگیهای متقابل جهانی، وظایف حقوق بشر و حل مشکلات موجود جهانی را با خود خواهد داشت؟ به منظور ترسیم گزینشهای گشوده شده کنونی، مقاله حاضر سه سناریویی که در صدد ترسیم کلی و کامل راههای توسعه احتمالی اخیر در سیاست جهانی می باشد را برمی شمرد. به منظور متفی کردن هرگونه سوء تفاهم، هدف این سناریوها نه تنها واقعتهای واقعی بلکه گزینشها و گرایشهای احتمالی آینده است.

سناریوی اول: ایالات متحده به مثابه یک ابرقدرت جهانی

- یک جانبه گرایی در جهانی به هم وابسته

به نظر می رسد استراتژی نظامی علیه تروریسم تاکنون موفق بوده است. پیمان نظامی - سیاسی ایجاد شده تحت رهبری ایالات متحده، پتانسیل تهدیدی آشکار برای کل منطقه خاورمیانه محسوب می شود. مقاومت در مقابل سلطه غرب به اجبار برای مدتی در آینده ناپود و سرکوب شده است. حتی کشورهایی چون روسیه و چین با بی میلی، به نقش رهبری آمریکا اذعان دارند و در عوض کم و بیش در مسائل داخلی دستشان بازتر شده است. احترام به حقوق بشر و پشتیبانی از دموکراسی در دستورالعمل سیاست بین المللی که به طور عمده با عقلانیتهای منبعث در سیاست قدرت تعیین می شود، ضربه خورده است. کشورهای اروپایی که به خاطر دستیابی نزدیکتر به ابرقدرت رقابت می کنند توان همراه شدن با سیاست خارجی مشترکی که برای کاهش تنشها در جهان مورد استفاده قرار گیرد را ندارند.

ایالات متحده جهان را به تصور و میل شخصی خود شکل می دهد و تلاشهای مشترکی که در صدد پرداختن به مشکلات جهانی باشد وجود ندارد. همانند دوره جنگ سرد، دیدگاه غالب جهانی با تقسیم کشورها به دو گروه خوب و شیطانی رقم می خورد. از دید ایالات متحده سیاست یک جانبه گرایی بیش از یک ابزاری که هماهنگ با اعمال قدرت باشد محسوب نمی شود، و زمانی در صدد همکاری جهانی برمی آید که مناسب و

سازگار با اهداف خود باشد. درحالی که ابرقدرت مطلق از سازمانها و توافق‌نامه‌های بین‌المللی برای کنترل کشورهای جهان سوم استفاده می‌نماید، هم‌زمان خواستار این امر است که حاکمیت مطلق ملی این کشور مورد احترام قرار گیرد. تاکنون حالت آرام موجود که توسط ابزارهای هژمونی اعمال شده، شکست خورده باقی مانده است و در برخی از کشورها به سرنگونی داخلی، بی‌ثباتی سیاسی و درگیریهای داخلی شدید منجر شده که فراتر از توانایی قدرتهای برتر در پرداختن به آنها بوده است. ظهور و بروز تنشها و درگیریهای درون سازمان ناتو، و نیز در سازمان پیمان همکاریهای اقتصادی و همچنین اتحادیه اروپا، برای جهانی که با چندجانبه‌گرایی فزاینده دوفاکتور مشخص و بارز شده است، در دوره بلندمدت نمی‌تواند با ابزارهای یک‌جانبه‌گرایی تحت کنترل درآید.

سناریوی دوم: ظهور کارتل قدرت چندقطبی

با به عهده‌گیری عملیات برقراری امنیت به منظور پشتیبانی دولت مستقر شده در افغانستان، جنگ در این کشور وارد مرحله جدیدی شده است. اتحاد ضدترور بدون برجای گذاشتن ساختارهای جدید ناشی از همکاری جهانی، از هم پاشیده شده و جهان همچنان درگیر مشکلاتی است که پیش از حوادث ۱۱ سپتامبر نگران آن بود. کشورهای قدرتمند در نیم‌کره شمالی به ویژه کشورهای اروپایی، روسیه و چین هم‌اکنون خواستار این امر شده‌اند که ایالات متحده در عوض همبستگی و قدرتهایی که از خود در مقابله با تروریسم نشان می‌دهد، به تشدید یک رشته از همکاریها مبادرت نماید. در عین حال ایالات متحده پی به این مطلب برده است که صرفاً با توجه به وابستگیهای متقابل جهانی، هزینه برای سیاستهای یک‌جانبه در دوره طولانی مدت بسیار بالاست، و اروپاییها به این نکته پی برده‌اند که تنها از طریق مشارکت نزدیک با یکدیگر در چارچوب اتحادیه اروپاست که می‌توانند نقش مهمی را در ساختار این قدرت ایفا کنند. بنابراین، به‌طور فزاینده‌ای به منظور پدیدآوردن طرح سیاست خارجی و امنیت مشترک در صدد هستند تا فاصله‌ها را از میان ببرند. در جو جدید همکاری بین‌المللی، اتحادیه اروپا خواستار اصلاح و بازسازی سازمان ملل و دیگر سازمانهای بین‌المللی شده است. با این وجود استیلای

مداوم نیم‌کره شمالی در روابط بین‌الملل باعث شده است این نیم‌کره نیز در پتانسیل مناقشه بین جهان فقیر و غنی و مشکلات جهانی‌ای که بدون همکاری کشورهای در حال توسعه امکان حل و فصل در آنها نمی‌رود، غفلت ورزد. مناقشه‌های منطقه‌ای، گرسنگی، قحطی، آنتیمونهای فرهنگی، اقداماتی در خصوص نقض بین‌المللی و مشکلات زیست‌محیطی جهان و غیره به صورت حل‌ناشدنی باقی مانده است و تهدید مداومی را برای قدرت نیم‌کره شمال اعمال می‌کند. وضعیت جهانی بی‌ثبات باقی مانده است و ترس از تکرار حوادث یازدهم سپتامبر ممکن است بر مراکز اقتصادی نیم‌کره شمالی تأثیر بد گذارد.

سناریوی سوم: محاسبه بحران

- جستجوی روندها در دستورکار سیاست جهانی قدرتهای بزرگ

حوادث یازدهم سپتامبر و تجربه اتحاد ضد تروریسم به خصوص برای ایالات متحده، موجب فرایند دانش جهانی هماهنگ و همراه با پاسخهای موثق و طولانی مدت به چالشهای اعمال شده ناشی از جهان گسترش یافته گردید. تجربه ناتوانی در رویارویی مؤثر با تهدیدات ناشی از این جهان، بر پایه اقدامات کاملاً ملی، باعث ایجاد موج جدیدی از همکاریهای جهانی شد. تلاشهای چند جانبه نه فقط در پیوند با سیاست و بازسازی اقتصاد افغانستان آغاز شد بلکه در به حرکت درآوردن فرایند صلح مداوم در دیگر مناطق مناقشه‌ای چون خاورمیانه و به همان اندازه در ایرلند شمالی، قفقاز و کشمیر تأثیر گذاشت. افزون بر مناقشه‌های منطقه‌ای، دستورکار جهانی همچنین با برنامه‌های ساختاری مبتنی بر نظم اقتصاد جهانی، تهدیدات فراملی برای امنیت (تجارت تسلیحات، قاچاق مواد مخدر، پول شویی و تروریسم)، دودستگی اجتماعی و فرایندهای تبادلات فراملی مواجه است. نمایندگان ملی در سازمانهای بین‌المللی به این نکته پی برده‌اند که اگر بخواهیم به گونه‌ای کارآمد به مشکلات ضروری جهان پرداخته شود بدون واسطه بازیگران جامعه مدنی امکان‌پذیر نیست. اصلاحات تعیین شده سازمانهای بین‌المللی منجر به برقراری دموکراسی در سیاست بین‌المللی و تقویت سازمان ملل می‌شود. نتیجه ساختار نظارت جهانی تسریع و ایجاد فرایند داوری روابط بین و فراملی را امکان‌پذیر

می‌نماید. این روابط نه منافع متضاد را مرتفع می‌سازد و نه مناقشه‌هایی را که در سیاست بین‌المللی از آنها ناشی شده از بین خواهد برد. در واقع با در نظر گرفتن این واقعیت که "مجاورت" خود استعدادهای مناقشه را ایجاد می‌نماید حتی به شمار این روابط افزوده می‌شود. اما سیاست مشترک بین‌المللی بنیانهایی را ارائه می‌کند که بدان وسیله بتوان به روش غیرنظامی عاری از خشونت و منافع متفاوت پرداخت. نه تنها تروریسم فراملی بلکه تمام بازیگران سیاست جهانی که به خشونت به عنوان ابزارهایی برای دستیابی به منافع خود دامن می‌زنند، در جامعه از پشتیبانی محروم و توجیه اقدامات خود هستند. این امر به این معناست که در بلندمدت راه برای فروخواباندن برخی از تهدیدات آشکار که در پیوند با حوادث یازدهم سپتامبر پدیدار شده، باز شود.

۴- پیشنهادهایی برای اروپا و آلمان: زمینه‌چینی برای خط‌مشی بین‌المللی

واکنشهای سیاسی به حوادث یازدهم سپتامبر عمدتاً در چارچوب طبقه‌بندیهای سنتی باقی مانده‌است. این جریان عادی عموماً از الگوهای دوست و دشمنی بلندمدت تا منطق اولیه قدرت نظامی، و از صلح‌طلبی متعصب تا تعهدات بی‌قید و شرط پیمان ایالات متحده و در نهایت بی‌پردگی در ضدآمریکایی‌مآبی ادامه داشته است. بنابراین سیاست جهان عمدتاً در چارچوب شماری از الگوهای کهنه‌کنش باقی مانده‌است. البته هم‌زمان گاه و بی‌گاه فعالیتهای امیدبخش به چشم می‌خورد و این فعالیتها برخلاف توسعه‌های فهرست‌شده دو سناریوی اول هستند: تقویت دخالت سازمان ملل و اروپا. بررسی نقش اروپا در سیاست جهانی، بررسی خط‌مشی چندجانبه، ازسرگیری هسته‌هایی که بتواند به پیمانی علیه تقویت تروریسم و همچنین به یکسان‌سازی برای طبقه‌بندیهای سیاسی و افکار عمومی منجر شود، موجب آگاهی وابستگیهای متقابل سیاسی جهان شده و بحثهایی در خصوص سیاست و نظارت بین‌المللی را تشدید می‌کند. تا زمانی که وضعیت پلیتیکی جهان نامشخص است، ضروری به نظر می‌رسد تا از فرصتهایی که این وضعیت ارائه می‌کند بهره گرفته و گرایشهای اجرایی که در جهت نظم مشترک جهانی است را تقویت بخشیم.

الف) جهت‌گیریهای استراتژیک برای اتخاذ سیاستی در قبال جهان اسلام

سیاست غرب در قبال جهان اسلام باید در سه جهت حفاظت از منافع غرب (برای مثال حفاظت از فراورده‌های انرژی آن)؛ پشتیبانی از سیاستهای دموکراتیک، مشترک و صلح‌آمیز در منطقه خاورمیانه؛ و ایجاد فرهنگ مشارکت و همکاریهای بین این دو منطقه عمل نماید. تا این لحظه اولین سطح به بهای دوتای دیگر دنبال شده است. بی دلیل نیست که مسلمانان در خاورمیانه گمان کرده‌اند که غرب با سرمایه‌گذاری در نخبگان قدرت محلی، در صدد رسیدن به موقعیتی برای دستیابی به منافع خود هستند، آن هم بدون در نظر گرفتن نگرانی کشورها و جمعیت آنها. این موضوع شاید در کوتاه‌مدت عملی و همراه با موفقیت باشد، اما در بلندمدت این امر دقیقاً این نخبگان را تضعیف می‌کند و در نهایت این شیوه منجر به بی‌ثباتی آشکار و وضعیتی نامتناسب می‌شود.

سیاست اروپا باید بیشتر در جهت ایجاد یک تعادل مناسب‌ترین حفاظت از منافع شخصی و برقراری همکاری در زمینه فرهنگ منطقه‌ای و مدنظر قراردادن احتیاجات و منافع اکثریت برای کشورهای جهان اسلام باشد. در این زمینه لازم است که غرب تصورات منفی خود را که بار دیگر در آستانه حملات یازدهم سپتامبر تشدید گردید، از بین ببرد. و تنها از این طریق امکان این امر وجود دارد تا بتواند بر تصور خودخواهانه خود در قبال جهان اسلام فائق آید و فضایی را ایجاد کند که برای همکاری در جهت مشارکت مورد نیاز باشد و همکاری‌ای که در عوض رفاقت سیاسی و اقتصادی با دیکتاتورهای دولت محلی و نخبگان قدرت تحریف شده، اعتبار بیشتر منافع جوامع را در این منطقه در برداشته باشد.

پیشنهاد

سیاست غرب در قبال جهان اسلام باید سه بعد را متعادل، و باهم ادغام نماید: ابتدا حفاظت از منافع خود (برای مثال حراست از فراورده‌های انرژی، تقویت دولتهای دموکراتیک و صلح طلب)؛ دوم، تلاشهای مشهود بر اساس سازشهای عادلانه در جهت حل و فصل مناقشه رژیم اشغالگر قدس و فلسطین؛ و سوم، ایجاد فرهنگ مشارکت و

همکاری با جهان اسلام که در عوض، هم باعث کاهش تشدید تصورات خصمانه فرهنگی‌گرایان و هم سیاست مشرق زمین در خصوص حقوق بشر گردد و همچنین موجب تقویت بیش از پیش دوستی نسبت به دولتهای دوست همانند کشور عربستان سعودی گردد.

ب) مناقشه‌های منطقه‌ای

یکی از کلیدهایی که می‌تواند در خصوص خشونت سیاسی و تروریسم رهیافت بازدارندگی داشته باشد، تلاشهای جدی با هدف حل و فصل مناقشه‌های منطقه‌ای است که پتانسیل مشهود تروریسم را با خود دارد. این امر به دو دلیل ضروری و لازم است: در درجه اول، پتانسیلهای جذب و عضوگیری نیرو از طرف تروریستها را کاهش می‌دهد، و دوم، پتانسیل تجهیز و بسیج سمبلیک نهفته در برخی از مناقشه‌های کلیدی را فرومی‌خواباند. در گذشته اغلب، گفت‌وگوهایی در خصوص جلوگیری و پرداختن مؤثر به مناقشه‌ها صورت گرفته است اما به جنبه پیشگیری این مناقشه‌ها در یک اقدام هماهنگ توجه کمی شده است. زمانی که اتحاد شوروی از کشور افغانستان عقب‌نشینی کرد، این کشور، و مناقشه خشونت‌آمیز مزمینی که آن را محاصره کرده بود، برای بیش از یک دهه نادیده انگاشته شد و این امر باعث گردید، افغانستان در مرکز بی‌ثباتی منطقه‌ای قرار گیرد و به مرکزی برای صدور خشونت و تجاوز تبدیل شود. همچنین مناقشه بلندمدت کشمیر توسط سیاست خارجی غرب به خاطر صدمه‌ندیدن روابط با هند نادیده انگاشته شد و نیز چندان به مناقشه فلسطین پرداخته نشد تا مبادا موجبات نگرانی رژیم اشغالگر قدس را فراهم آورد. همچنین دولتهای غربی برای اینکه دولت مسکو را از خود ناراحت نکنند با نقض حقوق بشر از سوی کشور روسیه در موضوع چچن و نیز دیگر مناقشه‌ها در قلمرو این کشور، بسیار محتاطانه برخورد شد.

برای مثال در چنین شرایطی، فشار سیاسی در صدد ترغیب کشور هند برمی‌آید تا به حقوق بشر بر سر قضیه کشمیر و آغاز گفت‌وگو با کشمیریها احترام نهد و یا کشور رژیم اشغالگر قدس را تحت فشار قرار می‌دهد تا از اشغال غیرقانونی خود در ساحل غربی

دست برداشته و همچنین به اسکانهای غیرقانونی خود پایان دهد و بر هر دو خواسته تأکید می‌ورزد. درخصوص مسئله دوم لازم و ضروری است (برای ایالات متحده و اتحادیه اروپا در چارچوب سازمان ملل) تا راه حل مسالمت‌آمیزی از بیرون اعمال گردد، که از این طریق سیر ماریجی خشونت را در هر دو جناح از بین ببرد و صلح منصفانه و پایداری را موجب شود. چنین راه حل مصلحت‌آمیزی باید از هر دو کشور رژیم اشغالگر قدس و فلسطین به خوبی فهمیده شود.

در اینجا یک تضاد آشکار بین اعتدال مغایرت ضمنی و ملاحظات تاکتیکی برای دولتهای دوست پدیدار است. در واقع، اگر جلوگیری مؤثر در خصوص خشونت و تروریسم در اولویت سیاست خارجی قرار گیرد، آنچه که ضروری و حتمی است نه تنها مدیریت دیپلماتیک درخصوص این مناقشه‌ها بلکه حل و فصل واقعی در مناقشه‌های کلیدی است. گام اول، ناظران بین‌المللی خواهند بود، و گام دوم، اجرای منصفانه اصول قواعد قانونی الزام‌آور در سطح جهانی بر مبنای بنیادین عدالت و نه بر اساس مصلحت سیاسی است. در جهان اسلام چنین اقداماتی این فهم را با خود دارد که غرب آماده استفاده از سازمان ملل و قوانین بین‌المللی نه تنها برای تأمین امنیت و منافع شخصی خود و منافع هم‌پیمانانش هست، بلکه حفاظت منافع مسلمانان نیز می‌باشد. گذشته از این، غرب مجبور به ارزیابی مجدد روابط خود در قبال دولت عربستان سعودی خواهد بود؛ چرا که این کشور برای سالهای متمادی در حال پشتیبانی از شبکه‌سازهای بین‌المللی و جنبشهای اسلامی در شماری از کشورهای مختلف بوده است.

سیاست غرب، به صورت هماهنگ‌شده در جهت حل و فصل مناقشه‌های منطقه‌ای، باید از توان و قدرت کافی برخوردار باشد و در خصوص مداخله احتمالی به صورت محتاطانه و کلیدی برخورد کند. در واقع حل و فصل مناقشه، ابتدا به ساکن، حادث نمی‌شود، و اغلب بهتر است با تغییر مسیر سیاسی به طریقی که باعث جلوگیری از تشدید و افزایش پیچیدگی آن گردد، شروع شود و این‌گونه اقدامات پیشگیرانه را می‌توانیم در محدودیت صادرات تسلیحات، مکانیزمهای مؤثر و کارآمد برای کنترل پولهای شسته و رفته، اقداماتی با هدف تثبیت بازارهای محلی و بررسی موشکافانه و دقیق از برنامه‌های

انطباق ساختارهایی که نتایج زیان‌آور اجتماعی را در پی دارد، دنبال نماییم.

پیشنهاد

تنها کلید برای رهیافت پیشگیرانه در خصوص خشونت و تروریسم در سیاست جهانی را باید در رهیافت بازدارندگی مناقشه‌های منطقه‌ای همراه تروریسم با قدرت پتانسیل بالا جستجو کرد. و این مورد به طور دائمی موضوعی برای مناقشه‌های کشمیر، چین و فلسطین بوده است.

اگر تلاشهای گسترده برای حل و فصل این‌گونه مناقشه‌ها صورت نگیرد، نابودی پتانسیلهای عضوگیری تروریسم که درگیر با آن هستند، غیرممکن می‌نماید. وانگهی این‌گونه مناقشه‌ها، مفهوم سمبلیک بزرگی برای روابط بین غرب و جهان اسلام دارند. گفتگوهای زیادی در باب جلوگیری از مناقشه‌ها در میان بوده، اما اقدامات بسیار کمی در این زمینه صورت گرفته است. ملاحظات تاکتیکی نسبت به دولتهای دوست در مسیری که رهیافت امیدبخشی در پرداختن مؤثر به مناقشه‌ها را داشته باشد، گام بر نمی‌دارند. این امر شدیداً در مورد مناقشه فلسطین چشمگیر است. و در نهایت: نقصان و ناتوانی در مداخله یا مداخله یک‌جانبه، باعث تشدید شدن مناقشه می‌شود. سرمایه‌گذارهای آلمان و اتحادیه اروپا در زمینه گفت‌وگوی میان فرهنگی از سالهای گذشته تا به حال روند نزولی را نشان داده است. در تصحیح این سوء تفاهم و از دیدگاه جهانی سازی - توسعه بی‌تناسب - هیچ زمانی نباید از دست برود.

ج) گفت‌وگوی بین جوامع

گفت‌وگوی میان فرهنگی می‌تواند مساعدتی مهم در مبارزه با خشونت در موقعیت شمال و جنوب به حساب آید (در اینجا بین غرب و جهان اسلام). البته صلاح است که جدای از اعلان کردن گفت‌وگو، به جدیت تمام به آن پرداخته شود. یک واقعیت نگران‌کننده در این مورد این است که در برنامه‌های سالهای اخیر، روند گفت‌وگوی میان فرهنگی، به جای تقویت و افزایش روبه‌کاهش گذاشته است.

گفت‌وگوی میان فرهنگی باید از گفت‌وگوهای بین مذاهب به دور باشد و در سطح مشابهی از جمله بحث در خصوص موضوعات معین مناقشه‌ای مفروض، اجرا و اداره گردد. گفتمان فرهنگی ریشه گرفته از تکبر و غرور فرهنگی و با هدف و مقصود موعظه کردن جناح و گروه دیگر، تنها به سازش ناپذیری بیشتر منجر می‌شود. گفت‌وگوهای کوتاه مدت که کمابیش برای رسانه‌ها ترتیب داده می‌شود از موفقیت چندانی برخوردار نخواهد بود. در واقع چنین گفت‌وگویی باید در پی فرایندهای آشتی‌سازی بین آلمان و فرانسه، رژیم اشغالگر قدس و آلمان، آلمان و لهستان و آنچه که گفت‌وگوی بین جوامع نامیده می‌شود، باشد. گرچه کنفرانس پراکنده که دربرگیرنده شخصیت‌های دولتی برجسته هستند، منطقی است اما عملکردهای بسیاری چون، پروژه‌های همکاری باز و معین، تبادل برنامه‌ها در تمام سطوح جامعه و فرایندهای بحث‌های عمیق در خصوص اشتباهات و فرصت‌های از دست رفته برای هر دو جناح مورد نیاز است. سرانجام هرگونه گفت‌وگوی موفقیت‌آمیز باید براساس هم‌تاهای یکسان همراه با احترام متقابل صورت گیرد؛ موقعیتی که باید در گفت‌وگوی بین غرب و جهان اسلام به وقوع بپیوندد.

د) خط‌مشی توسعه به مثابه بعد استراتژیک سیاست پایدار خارجی و داخلی جهان توسعه روابط بین‌الملل و خط‌مشی مشترک بین‌المللی در آینده منوط به پافرا گذاشتن از انشعاب‌های سنتی بین سیاست زیست‌محیطی، توسعه، امنیت، مالی، و تجارت جهانی است. برخلاف یا بدون کشورهای خارج از گروه ۸ و یا گروه ۲۰، امکان هیچ‌گونه سیاست مشترک بین‌المللی وجود ندارد. سیاست‌های خارجی و توسعه به تنهایی توان حل و فصل مشکلات جهانی از جمله مشکل خشونت‌های سیاسی را ندارد و تنها در هماهنگی است که می‌تواند در بلندمدت چشم‌اندازهایی از موفقیت مؤثر و کارآمد داشته باشند. خط‌مشی توسعه در این چارچوب باید در سازه اصلی نظارت جهانی و تنظیم روابط خارجی قرار گیرد. خط‌مشی توسعه در منابع استراتژیک معتنابه و تجارت ابتکاری خود از شبکه جهانی، تجربه جهانی در همکاری، روابط بالنسبه شدید با کشورهای که تا این لحظه در سیاست جهانی از منابع اندکی برخوردار بوده‌اند، روابط بین مرزی و حاکی از

اعتمادی که با گذشت زمان ایجاد شده، رهیافتها و دورنماهای بین‌فرهنگی و جهانی و قابلیت عملی‌ای که در محیط مشخص توسعه‌ی جامعه توسعه‌یافته، برخوردار است. تمام این عوامل از عوامل ضروری برای موفقیت طرح سیاست بین‌المللی هستند. تنها در هم‌زمانی است که خط‌مشی خارجی و توسعه از چشم‌اندازهای واقعی برای پرداختن موفقیت‌آمیز با تروریسم و خشونت و تجاوز بین‌المللی برخوردار است.

ه) از خط‌مشی توسعه‌ی کلاسیک تا سیاست ساختار جهان : آنچه مورد نیاز است، جهش بزرگ است.

خط‌مشی توسعه نقش مهمی در وظیفه‌ی بازسازی افغانستان ایفا می‌کند. همانند سیاست خارجی، این سیاست باید تمام استراتژی خود را در قبال کشورهای مسلمان مجدداً مورد بررسی و ارزیابی قرار دهد. یکی از وظایف آن توسعه‌ی تدابیری است که در جهت جلوگیری از ناتوانی و ناکامی دولت منطبق و سازگار باشد. خط‌مشی توسعه، زمانی که به مبارزه با تروریسم جهانی می‌رسد، راه‌حلهای کوتاه‌مدتی در حل این مشکل در اختیار ندارد، اما در تدبیر خود از "خط‌مشی توسعه به مثابه سیاست ساختاری جهان" دولت آلمان مدل تأثیرگذاری را ایجاد کرده که می‌تواند در درازمدت، جوابهایی را برای برخی از مشکلات هسته‌ای سیاست جهانی ارائه دهد. اگر جو خشونت جامعه جهانی به صورت خنثی باشد و خط‌مشی مشترک جهان فرصتهایی برای موفقیت داشته باشد، توان حل آن را دارد. اگر این جهت‌گیری عقلی، تأثیرات واقعی سیاسی را ایجاد نماید، تمام آژانسهای مربوط به دولت آلمان (وزارت امور خارجه، وزارت توسعه و همکاری اقتصادی، وزارت دفاع، وزارت امور مالی، وزارت زیست و محیط، حفظ محیط زیست و امنیت هسته‌ای) مجبور به پیوستن نیروها برای تنظیم یک سیاست هماهنگ شده با هدف ساختارهای تأثیرگذار جهانی خواهند شد.

در این چارچوب، خط‌مشی توسعه باید در جهت موقعیت یک سازه هماهنگ در روابط خارجی ارتقا یافته و منافع کافی در اختیار آن قرار گیرد. سیاست ساختاری جهان هدفش تأثیرگذاری در پنج بعد می‌باشد که عبارت‌اند از :

- دولتها و جوامع توسعه نیافته و ناکام (ورشکسته) واجد تهدیداتی برای صلح هستند. بنابراین، سیاست ساختاری جهان باید در صدد تقویت پتانسیلهای درونی توسعه ملی با ایجاد محرکهایی با هدف توسعه و ساخت ساختارها باشد. کاهش فقر، توسعه ساختارهای اقتصادی محکم و مشترک به صورت بین‌المللی و به لحاظ بوم‌شناختی و پشتیبانی از نهادهای موثق دموکراتیک و سیستمهای قانونی کارآمد از جمله سازه‌های مؤثر در توسعه پایدار و بازدارندگی مؤثر درگیری محسوب می‌شوند. خط‌مشی توسعه در این زمینه تجارب وسیع و گوناگونی در اختیار دارد. تأثیرات خط‌مشی توسعه با ادغام محتاطانه آن با سیاست خارجی و نیز با سیاست فناوری و زیست‌محیطی تشدید و دوبرابر می‌شود. گذشته از این خط‌مشی توسعه باید سیستمهای محرک مشخصی که هماهنگ با ذکر نخبگان تحریف شده که بی‌توجه به توسعه مسئولیتهای واقعی خود هستند، ایجاد کند. دولتهایی که در خصوص کاهش فقر، آموزش، اصلاح دموکراتیک و التزامات بین‌المللی جدی باشند، باید از پشتیبانی مؤثر برخوردار گردند.
- سیاست ساختاری جهان باید در شکل‌گیری چارچوب موقعیتهای جهانی (برای مثال وتو، سیستم بین‌المللی مالی، رژیم محیط جهانی) سهیم باشند. چون که فرصتهای توسعه در نیم‌کره جنوبی به طرز فزاینده منوط به پویاییهای جهانی است. کلید موفقیت بین وزارتخانه‌های بخش و صدارت فدرال قرار دارد. در اینجا ملاحظات مربوط به توسعه و رهیافتهای خط‌مشی باید توان دفاع از خود را نسبت به دیگر وزرا و منافع اقتصادی کوتاه‌مدت داشته باشد. در این چارچوب، خط‌مشی توسعه باید قابلیت‌های کاملاً جدیدی را گسترش و ایجاد کند که فراتر از مدیریت طرح کلاسیک باشد. در زمینه‌های ظرفیتهای پرسنلی خود، وزارت توسعه در حال حاضر فاقد تجهیزات لازم برای پرداختن سیستماتیک به موضوعات مبتنی بر نظم اقتصاد جهانی، خط‌مشی زیست محیطی جهان یا بازسازی و اصلاح بانک جهانی یا صندوق بین‌المللی پول است.
- سیاست ساختاری جهان باید برای تغییر شکلِ تفوقِ سازمان توسعه و همکاری

اقتصادی جهان در سیستمهای مذاکره بین‌المللی، در جهت یک موقعیت متعادل‌تری که فرصت و عدالت برای همه را تضمین کند، سهیم و مشارکت داشته باشد. باید فضایی برای بازنمایی مؤثر منافع کشورهای درحال توسعه در فرایندی موجود باشد که درصدد توسعه قوانین نوین جهانی برای سیاست بین‌المللی در قرن بیست و یکم است. این فرایند در دست اجراء، گزینشهای کشورهای توسعه‌یافته را در مجامع بین‌المللی گسترده و افزایش می‌دهد. همچنین باید از رهیافتهای همکاری منطقه‌ای در نیم‌کره شمالی که کانون توجه آن در قدرت مذاکره در جهان در حال توسعه باشد حمایت به عمل آورد.

- هدف سیاست ساختاری جهان باید نه تنها کمک به حل مشکلات در کشورهای درحال توسعه باشد، بلکه علاوه بر آن باید همواره برای مشکلات جهانی (از جمله فقر جهانی، تغییر اوضاع، مهاجرت، ایدز و تروریسم جهانی) که تهدیدی برای ثبات و امنیت بین‌المللی محسوب می‌شوند تدابیری را اتخاذ کند و همکاری و مشارکت داشته باشد. پیشاپیش اقداماتی در این زمینه صورت گرفته است که از جمله می‌توان به اقدام برنامه‌سازی اجرایی ۲۰۱۵ تصویب شده توسط آلمان با هدف کاهش فقر در تاریخ مشخص، ابزارهای جدید در خصوص اعتدال بازدارنده درگیری و ابتکار اعانه‌دهی را خاطر نشان کرد. با وجود کاهش منابع موجود، خط‌مشی توسعه درازمدت توان پرداختن به وظایف بسیار پیچیده را نخواهد داشت. در اینجا لازم است با این واقعیتها روبه‌رو شویم: استراتژی‌ای که به مشکلات جهانی و مشکلات توسعه می‌پردازد چندان اقدامی صورت نداده است. اگر تغییر کارگشا نباشد، امکانات باز برای خط‌مشی توسعه و سیاست خارجی بازدارنده محدود خواهد ماند. در این مورد، این‌گونه حوزه‌های سیاست باید کانون توجه خود را در اولویتهای اجرایی مرکزی قرار دهند، و همانند گذشته در پی گسترش مداوم حوزه‌های فعالیتشان نباشند.

- ضروری است تا زمینه‌ها را گسترده‌تر نماییم تا بدین وسیله کشورهای صنعتی درحال توسعه بتوانند درحل مسائل مشترک مشارکت بیشتری با یکدیگر داشته

باشند. این امر باعث همکاری جهانی خط‌مشی توسعه سنتی موجود در نیم‌کره جنوب و شمال می‌شود. در حال حاضر نمونه‌های زیادی در این خصوص موجود است. آنهایی که تاکنون موجود بوده‌اند باید به عنوان ابزارهایی برای کاهش موانع در همکاری با سیاست جهانی افزایش یابند. دریافت و بینش همگرا، منابع و استانداردها، اعتماد و عمل متقابل در هیچ‌جایی پدیدار نخواهد شد. در واقع موارد فوق از طریق رهیافتهای مشترک در پرداختن به مناقشه‌ها، مشکلات و چالشها امکان‌پذیر است و هیچ‌گونه کاستی‌ای در این زمینه نباید صورت گیرد. نهادها و قوانین بین‌المللی باید ایجاد شوند و توسعه یابند، مشکل نادانی و سکوت جهانی تنها از طریق طرحهای مشترک در زمینه‌های علوم، فرهنگ و سیاست است که می‌توان به‌طور مؤثر به آنها پرداخت.

سیاست ساختاری جهان باید به مثابه ستون مهمی در سیاست خارجی آلمان در جهت منافع بلندمدت این کشور عمل نماید. وظیفه مهمتر شبکه‌سازی خط‌مشی توسعه در سطح اروپایی است تا از این طریق بتوان ابزارهایی را برای گسترش دسترسی و کارآمدی بیشتر این سیاست در سطح جهانی ایجاد نمود. این سیاست نباید خود را محدود به مجموعه‌ای از تلاشهای ملی کند و در زمینه کشورها و اولویتهای اجرایی بخش تکمیلی کار، همراه با بررسی درخصوص مزایای ویژه ملی استوار باشد. سیاست خارجی و امنیت مشترک اتحادیه اروپا، باید نقش بسیار مهمتری را در خط‌مشی توسعه اروپا از خود به جای گذارد.

پیشنهاد

خط‌مشی توسعه در مساعده‌های کوتاه‌مدت خود نمی‌تواند پاسخ‌گوی جنگ با تروریسم فراملی باشد. اگر روابط مشترک بین کشورهای سازمان توسعه و همکاری اقتصادی و دیگر مناطق دنیا تقویت نشود، جهانی شدن عادلانه و همکاری‌ای که براساس خط‌مشی بین‌المللی باشد، پدیدار نخواهد شد و معنی این امر این است که مشکلات اصلی جهان در قرن بیست و یکم حل‌ناشدنی باقی خواهد ماند.

- خط‌مشی توسعه آلمان باید توجه بیشتری به یکی‌سازی سیاست خارجی و امنیت و یا سیاست تجارت خارجی و مالی و محیطی اعمال کند. در ظاهر با موقعیت مناسب بدون بهره، آینده‌ای برای خط‌مشی توسعه نیست.
- تدبیر دولت آلمان در خط‌مشی توسعه به مثابه سیاست ساختاری جهان، یک سیاست تأثیرگذار است. در این ارتباط لازم است بین مشارکتهایی با هدف تقویت پتانسیلهای توسعه ملی و تنظیم چارچوب موقعیتهای جهانی محرکهای هماهنگ با کاهش تفوق سازمان توسعه و همکاری اقتصادی در سیستمهای مذاکره بین‌المللی و ابتکاراتی با هدف پرداختن به مشکلات جهانی پیوند برقرار گردد. اگر منابع بیشتر در توسعه قابلیت‌های جدید برای پروژه اجرای سنتی، تقویت همکاری نزدیکتر بین علم و صنعت و تشویق بر تأثیر متقابل بیشتر بین وزارتخانه‌های دولتی موجود نباشد، این تدبیر بی‌ثمر می‌ماند.

(و) قانون داخلی جهان به عنوان مبنایی برای خط‌مشی داخلی جهانی

حملات یازده سپتامبر، تروریسم فراملی و خصوصی‌سازی استفاده از قدرت، بر محدودیتهای قوانین ملی (در جهانی شدیداً بدون مرز) و قوانین بین‌المللی کلاسیک (به عنوان نظامهایی از پیمانهای بین‌المللی) پرتو تازه‌ای افکنده است. خط‌مشی مشترک بین‌المللی منوط به توسعه قوانین بین‌المللی است که به‌طور فزاینده‌ای حقوق ویژه هر فرد را به رسمیت بشناسد. همچنین پیشینه دولت ملی نشان داده است که قوانین، عنصر اصلی و مرکزی قدرت متمدن و ستون دموکراسی به شمار می‌آیند.

مقدمه‌های بحث از جمله فرمهای موجود حفظ حقوق بشر در سطح منطقه (اروپا و آمریکا) و نیز دیگر بحثهای تازه شروع شده داوری جهانی (برای مثال هیأت‌های داوری سازمان ملل در رواندا و یوگسلاوی مکانیزمهای حل و فصل جدال سازمان تجارت جهانی، کمیسیونهای درخصوص خلع سلاح و زیست‌محیطی، استانداردهای اجتماعی و محیطی برای مؤسسه‌های چندملیتی) باید به‌طور متوالی در جهت نظم مشروع جهانی توسعه یابند و تنها از طریق داوری جهانی است که خط‌مشی امنیت جهانی می‌تواند

مشروعیتی را که مورد نیاز آن است، به دست آورد.

- مؤلفه و جزء محوری در قوانین بین‌المللی آینده، دادگاه جنایی بین‌المللی است. قوانین و مقرراتی که بدین وسیله در رم در سال ۱۹۹۸ تصویب شد. دادگاه جنایی بین‌المللی از حیطة داوری وسیعی برای جنایتهای هسته‌ای بسیار شدید یعنی جنایتهایی علیه انسانیت، جنایات جنگی و جنگ تجاوزکارانه برخوردار خواهد بود. در ضمن این دادگاه بین‌المللی از توانایی در پاسخ‌گویی مشروع و مهم به تروریسم بین‌المللی، برخوردهای مرزی و خشونت‌های غیردولتی برخوردار است. پی بردن به این نکته بسیار مشکل است که چرا با توجه به حوادث یازده سپتامبر، دولت بوش نه تنها مایل به دست‌کشیدن از ملاحظات خود در قبال دادگاه بین‌المللی نبود، بلکه مخالفت خود را با اعلام پشتیبانی خود برای ابتکار قانونی توسط سناتور جس هلمز افزایش داد. سناتور هلمز نه تنها خواستار ممنوعیت مقامات آمریکایی در همکاری با دادگاه جنایی بین‌المللی گردید، بلکه کشورهای را که خواهان پیوستن به این کنوانسیون بودند، تهدید به اعمال تحریم کرد. از ۳۰ ژانویه ۲۰۰۲ بیش از ۱۰ تصویب قرارداد تمام آنچه که برای این پیمان مورد نیاز است به مرحله اجرا درآمد و این دادگاه بین‌المللی کار خود را در شهر لاهه آغاز کرد. آلمان و اروپا باید به پشتیبانی خود از دادگاه بین‌المللی برای تضمین این موضوع که ۶۰ تصویب مورد نیاز ایجاد شود، ادامه دهد تا از این طریق این دادگاه از مشروعیت کامل برخوردار گردد.

- از آنجایی که زمان زیادی باید بگذرد تا این دادگاه به‌طور کامل ایجاد شود، بهتر آن است که دادگاه ویژه سازمان ملل را در خصوص تروریسم بین‌المللی ایجاد کرده و وظیفه فراخوانی تروریست‌های القاعده در توجیه عملشان را به این دادگاه بسپاریم. این اقدام از هدف جرج بوش مبنی بر قرارداد این تروریست‌ها در محضر هیأت‌های داوری نظامی و تضعیف اصولهایی که حاکمیت قانون بر آن استوار است، بهتر می‌باشد. برخوردی که در گواتاناما در خصوص زندانیان به اسارت گرفته شده در جنگ افغانستان صورت گرفت و از نظر قوانین بین‌المللی و حقوق بشر هم

سؤال برانگیز است، تنها جزئی از قضیه است. این زندانیها چه، زندانیهای جنگی و یا جنایتکار جنگی باشند، حداقل از حق برخورداری از مشاوره مشروع برخوردارند. محروم نمودن این زندانیها از تمام پشتوانه‌های قانونی و مشروع با طقه‌بندی آنها در صف مبارزان غیرقانونی و یا رفتاری همراه با تحقیر و توهین نه برطبق اصولی است که تمدن غرب بر آن تکیه دارد (که علی‌الظاهر درخطر است) و نه با قوانین بین‌المللی سازگاری دارد. تنها زمانی که تروریستها براساس اصول قانونی مشخص، تحت تعقیب قانون قرار گیرند، می‌توان چشم‌اندازی از موفقیت درخصوص مبارزه با تروریسم در بلندمدت را شاهد بود، به علاوه این امر باعث هوشیاری در سطح جهانی درخصوص حق و عدالت می‌گردد. و نیز این امر با احترام به قوانین که با کنوانسیونهای بین‌المللی آغاز گردیده امکان‌پذیر است.

- حوادث یازدهم سپتامبر، حملات آنتراکس و یا سیاه‌زخم و تهدیدات القاعده در استفاده از سلاحهای کشتار جمعی بار دیگر بر اهمیت و احتیاج کنوانسیونهای جهانی درخصوص کاهش ذخایر سلاحهای هسته‌ای، شیمیایی و بیولوژیکی تأکید می‌ورزد. اتحادیه اروپا باید قاطعانه از ابتکارات در این جهت پشتیبانی به عمل آورد. مایه تأسف بسیار است که در دسامبر ۲۰۰۱ با وجود تمایل آشکار اتحادیه اروپا و دیگر کشورها برای سازش، دولت آمریکا پروتکل تکمیلی درخصوص کنوانسیون سلاحهای بیولوژیک را ساقط نموده و در همان ماه تصمیم به عقب‌نشینی از پیمان ABM کرد. زمانی که یک قدرت مهم غرب از همکاری خودداری نماید، عملکردها برای توسعه قوانین بین‌المللی چندان پیشرفت خوبی نخواهد داشت.

- تأسیس دادگاه مداخله جهانی مستلزم مشارکت بیشتر در ایجاد یک قانون بین‌المللی پایدار است. و این باید حدود تفکیک قدرتهای قضایی و اجرایی را در داخل سازمان ملل مشخص کند. دوافکتور، شورای امنیت سازمان ملل علی‌رغم اینکه در اصل، به تعقیب منطق قدرت سیاسی در خصوص اعضای خود ادامه می‌دهد، در ابتدا یک دادگاه مداخله جهانی و پلیس بین‌الملل به حساب می‌آمد. بنابراین یک دادگاه مداخله جهانی مستقل باید برای کنترل شورای امنیت ایجاد شده و در واقع

همانند دادگاه عالی سازمان ملل عمل کند و مسئولیت بررسی هماهنگی تصمیمات شورای امنیت و دیگر مقامات مسئول سازمان ملل را به کمک قوانین بین‌المللی به عهده گیرد. دادگاهی از این نوع با پا فرا گذاشتن از عقلانیتهای سیاسی و قدرت، باید به این نتیجه برسد که آیا کشورهای مورد نظر در خصوص نقض قوانین بین‌المللی که استفاده از قدرت و یا مداخله نظامی سازمان ملل را تأیید کند، مقصر هستند یا خیر. چنین توالی سیاسی و سیاست مبنی بر قوانین، خطر احتمالی خودسرانگی و مداخله یک‌جانبه را محدود خواهد کرد.

(ز) حمایت از حاکمیت قانون در سطح ملی

داوری جهانی، بر حاکمیت قانون در سطح ملی استوار است. بنابراین، هشداردهنده است که در آستانه یازدهم سپتامبر بسیاری از کشورهای غربی "احیای" آنچه که امنیت ملی نامیده می‌شود را تجربه نمایند که می‌توان به محدودیت آزادیها، حقوق مدنی و کاهش قوانینی که موقعیت بیگانگان را کنترل نماید، اشاره کرد. متعاقب حملات تروریستی، رسانه مشهور ایالات متحده با مورد توجه قرار دادن احتمالات راضی کردن مظنونان به گفت‌وگو، استفاده از شکنجه و یا احتمال اخراج مظنونان تروریستی در کشورهایی که از شکنجه استفاده می‌کنند را جدأ مورد بررسی قرار داد. در آستانه حادثه یازدهم سپتامبر، بیش از هزار مظنون خارجی، به‌طور عمده از کشورهای عربی در ایالات متحده بدون هیچ‌گونه اتهامی دستگیر شدند. انگلستان هم مجوز این دستگیری را برای دوره نامشخصی برای خارجیان مظنون که ارتباطی با تروریستها داشته باشند، صادر کرد و این قانون هر شش ماه یک‌بار توسط وزارت داخلی این کشور به تصویب می‌رسید. این روند به‌طور کلی با اصول حاکمیت ملی و نیز با کنوانسیون حقوق بشر اروپا در تضاد است. در آلمان هم افزایش ناگهانی افکار عمومی طرفدار محدودیت آزادیها و حقوق مدنی به اسم جنگ علیه تروریسم در میان بود. شایان ذکر است که بنجامین فرانکلین یکی از پایه‌گذاران آمریکا زمانی هشدار داده‌است: «آنهايي که به جهت کسب امنیت تمایل به ترک آزادی دارند در

... نهایت هر دوی آنها را از دست خواهند داد.»

پیشنهاد

- دیوان بین‌المللی دادگستری پایه قوانین بین‌المللی محسوب می‌گردد. آلمان و اتحادیه اروپا باید به تأکید خود مبنی بر تصویب پیمان رم در سطح جهانی برای ایجاد دیوان بین‌المللی دادگستری ادامه دهند؛ چرا که این اقدام تضمین می‌کند که دادگاه جنایی بین‌المللی از مشروعیت گسترده‌تری برخوردار شود.

- تأسیس دادگاه، مداخله جهانی حدود تفکیک قوا بین قدرت قضایی و اجرایی در سازمان ملل را مشخص می‌کند. لازم است این دادگاه در بررسی اینکه آیا کشورهای مورد نظر، به خاطر نقض قوانین تصدیق‌کننده مداخله نظامی گناهکار و مجرم شناخته شده‌اند یا خیر، پا را از منطق قدرت سیاسی فراتر گذارد.

ح) اروپا به عنوان یک قدرت فعال در تنظیم و تدوین خط‌مشی جهانی به جای یک عضو "تحت‌الحمايه منفعل" درگیر این مسائل است.

در قرن بیست و یکم اتحادیه اروپا چه نقشی را باید و می‌تواند در سیاست بین‌المللی ایفا کند؟ حوادث یازدهم سپتامبر برخی از ضعف‌های سیاست خارجی مشترک و نوپای اتحادیه اروپا را نشان داد. این تصویر با نام‌زونی اظهارات، فرایندهای چندگانه تصمیم‌گیری سرگردان‌کننده و آنچه که "نوزایی کاپیتالها" نامیده می‌شود، مشخص شده است. فراتر از این موضوعات، لندن، برلین و پاریس هرکدام در صدد رقابت برای افزایش اعتبار خود در نظم جهانی در قرن بیست و یکم هستند و ترجیح می‌دهند که همتای ایالات متحده قرار گیرند. این امر باعث تضعیف پروژه سیاست داخلی مشترک اروپا می‌شود.

در هفته‌های پس از یازدهم سپتامبر، فرایند توسعه در سیاست جهانی، گام‌هایی را در جهت پشتیبانی چندجانبه از ایالات متحده برداشت و اتحادیه اروپا باید در صدد مبارزه و رویارویی با این گرایش باشد.

این امر مستلزم آن است که یک اقدام مشترک با هدف تأکید بر اعتبار خویش در

سیاست جهانی آغاز شود و این گزینه اتحادیه اروپا است. چنان‌که اکنون بحر اظهار داشت در غیر این صورت، این اتحادیه یک همتای جزء و یا به عبارت دیگر "تحت‌الحمايه منفعل" با حقوق فراوان خودمختاری تحت فرادستی ایالات متحده تبدیل خواهد شد.

ط) مشارکت اروپا در سیاست بین‌المللی

اتحادیه اروپا باید از وسوسه ایفای نقش هرچند کوچک از قدرت هژمونی با امیالی چون پیشی جستن از ایالات متحده پرهیز و خودداری کند. البته خط‌مشی بین‌المللی بدون توانمندی نظامی ریشه‌گرفته از قوانین جهانی، توان پیشرفت را ندارد؛ اما مشارکتهای واقعی اتحادیه اروپا در فرایند خط‌مشی جهانی متمدن و ایجاد ابتکارات موردنیاز، باید از سیاست جهانی قرن نوزدهم و بیستم پا فراتر گذارد و درصدد چیزی فراتر از فضای نظامی باشد:

- دستاوردهای مهم تاریخی اتحادیه اروپا، با قراردادن کشورهای عضو خود در موقعیت ثبات، و گامهای مسالمت‌آمیز در جهت صلح بعد از دو جنگ ویرانگر، رقم خورده‌است. اتحادیه اروپا در جهان بی‌ثبات مرکز مهمی برای ثبات محسوب می‌شود. ثبات از نظر اروپا به معنی افزایش ثبات در جهان شبکه‌ای شده‌است. برنامه گسترش رو به شرق آن مشتمل بر همکاریهای مهم در زمینه‌های گسترش ثبات و صلحی که از دموکراسی ریشه‌گرفته‌است، می‌باشد. این پروژه منحصر به فرد در جهان امروز، با همکاری مستحکم حتی تا سرحد اجتماعی شدن کل عرصه‌های سیاسی، بر بسیاری از مرزهای ارضی و دستاوردها در ثبات بین‌المللی فائق آمده و می‌تواند به عنوان مدلی برای دیگر مناطق دنیا عمل کند. اتحادیه اروپا به جای اینکه بار دیگر امنیت را در صف‌بندیهای نظامی و استفاده از ابزارهای نظامی در سیاست خارجی ببیند، باید قابلیت‌های کلیدی را که در فرهنگ همکاری متمرکز و فشرده به دست آورده‌است، وارد سیاست بین‌المللی کند.
- مستعد بودن بحران اقتصاد آزاد بازارهای جهانی و پویایی آن در دو دستگی اجتماعی، خطری برای ثبات بین‌المللی محسوب می‌شود. اتحادیه اروپا می‌تواند و

باید طرح کاپیتالیزم اجتماعی را شکل دهد. این طرح زمانی به موفقیت دست می‌یابد که بتوان فهم بهتری از اقتصاد بازار، رقابت‌پذیری، توسعه اجتماعی، عدالت و فرصت عادلانه داشت. دمکراسی اجتماعی باید از نیروهای بازار استفاده کرده و نیروهای مخرب آن را مهار کند. این مدل نباید تحت موقعیتهای جهانی سازی تشدید شده کاهش یابد. در عوض لازم است تا این مدل را در پرتو جهانی شدن "بازآفرینی" کنیم و آن را در فرایند اصلاح بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و وتو به پیش ببریم. تنها اگر اتحادیه اروپا این موضوعات را در مرکزیت سیاستهای خود قرار دهد، این طرح احتمال تقویت بخشیدن به سازمان ملل، داوری روابط بین‌الملل در سطح جهانی، پشتیبانی راه‌حلهای غیرنظامی و چندجانبه در سیاست جهانی و تقویت همکاری و هماهنگی در مناطق جهان را با خود دارد. اگر اتحادیه اروپا در توسعه "طرح مشترک جهانی شدن اجتماعی" و نیز رهیافتهایی که هماهنگ با سیاست بین‌المللی از عدالت و تساوی ریشه گرفته است، به موفقیت دست یابد، این اتحادیه یک همتای مطرح در خط‌مشی جهانی به حساب خواهد آمد و به عنوان یک بازیگر اصلی که در مشخص کردن مسیر و جهت فرایند تغییر جهانی نقش داشته باشد، عمل خواهد نمود.

- سرمایه‌های تعیین‌کننده و ارزشمند اتحادیه اروپا در سیاستهای جدید جهانی، مبتنی بر تجربه‌ای است که این اتحادیه در ظرف چهار دهه همکاری فشرده بین کشورهای اعضای خود داشته است. آنچه بسیاری از ناظران در طول دهه‌ها به عنوان گریبانگیر این اتحادیه در پیوند با عملکردهای ایجاد صلح خود با آن مواجه بودند، نمونه نخست الگوی نظم نوین است. هم‌اکنون باید این الگو را در سطح جهانی به عنوان ابزارهایی برای تسلط بر تأثیرات جهانی شدن توسعه داد. اتحادیه اروپا در سیاست داخلی خود باید در صدد پیشی گرفتن از هدف بلندمدت ساختار مشترک و موثق نظارت جهانی باشد.

- اگر اتحادیه اروپا نقش موفقیت‌آمیزی را در شکل‌گیری سیاست جهانی ایفا کند، توسعه بیشتر روابط میان کشورهای دو سوی اقیانوس اطلس در اولویت اول و مهم

این اتحادیه قرار دارد. بدون مخالفت با آمریکا، امکان هیچ‌گونه تلاشی در جهت توسعه یک ساختار مشترک نظارت جهانی وجود نخواهد داشت. البته روابط بین ایالات متحده و اتحادیه اروپا نیاز مبرم به از سرگیری مجدد دارد.

نخست آنکه چالشهایی که توسط پروژه خط‌مشی بین‌المللی اعمال می‌شود، خواستار ابتکارات مشترک جدید در صحنه‌های مختلف سیاست باشد. جامعه آتلانتیک به جز سازمان ناتو، هیچ‌گونه نهاد و یا تصویر مشترکی که براساس آن قاطعانه به مشکلات مربوط به صلح، بوم‌شناختی، اجتماعی و اقتصادی در قرن بیست و یکم بپردازد، ندارد.

دوم آنکه ضروری است تا روابط بین اتحادیه اروپا و ایالات متحده مجدداً ارزیابی شود. شرکای جزء قدیمی اروپایی قصد دارند همتای اتحادیه اروپایی باشند که مجاب به نقش تحت‌الحمايه منفعل نباشند. این پروسه خواستار انطباق در هر دو گروه شده است. ایالات متحده مجبور خواهد بود تا سلطه نگران‌کننده خود را کنار گذارد، در حالی که اتحادیه اروپا مجبور به افزایش توانایی خود است که بتواند در سطح جهانی عمل کند. در این پروسه نمی‌توان به خاطر حضور یک‌جانبه ایالات متحده تنها از اندیشمندان یا اقتصاددانان آمریکا عیب‌جویی کرد. عیب‌جویی صادقانه از سیاست یک‌جانبه ایالات متحده و فقدان تشریک مساعی اثبات شده توسط دولت آمریکا در صحنه‌های مهم سیاست جهانی باید - قسمتی از روابط میان کشورهای دوسوی اقیانوس اطلس - به عنوان جریان عادی قلمداد شود. در عوض عیب‌جویی در خصوص ضعفهای سیاست خارجی اروپا که توسط سیاستمداران و اندیشمندان آمریکا اظهار می‌شود، باید معمولی و عادی در نظر گرفته شود. عیب‌جویی دوجانبه در میان دو طرف نباید به عنوان ضدنگرشهای فرضی، تلقی گردد. شکل آینده سیستم ترتیبات سیاست نوین جهانی منوط به تصمیمات اتخاذ شده توسط بازیگران سیاسی کلیدی در ماههای جاری خواهد بود. سیاست خارجی کشور آلمان و اتحادیه اروپا می‌توانند مشارکت مهمی در فراهم آوردن شرایط لازم برای سیاست مشترک بین‌المللی ایجاد کنند. آلترناتیو در

این زمینه منجر به جامعه جهانی همراه با رویارویی، بی‌امنیتی و بی‌ثباتی می‌شود.

پیشنهاد

- اتحادیه اروپا باید به مثابه یک قدرت جهانی مؤثر عمل کند زیرا تنها از این طریق است که این اتحادیه توان مشارکت در ایجاد سیاست مشترک بین‌المللی را خواهد داشت. تا زمانی که اروپا ظرفیتهایی لازم برای شکل‌گیری سیاست و اقتصاد جهانی در قرن بیست و یکم را نداشته باشد، شکوه‌هایی در خصوص سیاست یک‌جانبه آمریکا، بیهوده و بی‌نتیجه خواهد ماند.
- اتحادیه اروپا در چارچوب مرزی خود باید مفهوم سرمایه‌داری اجتماعی را مدرنیزه کند و آن را با شرایط جهانی شدن تطبیق دهد. این اتحادیه در عین حال باید ابتکاراتی که هدفش پیش‌انداختن اقتصاد اجتماعی جهان بر اساس فرصت مساوی است را توسعه بخشد. امنیت و ثبات جهانی و کامیابی حتمی در نیم‌کره شمالی تنها از طریق جهانی‌سازی متساوی امکان‌پذیر است.
- روابط میان کشورهای دوسوی اقیانوس اطلس در وضعیت بحرانی قرار دارد. از این بحران باید در جهت فراهم‌آوردن شرایط لازم برای پیشرفتهایی در جهت سیاست مشترک بین‌المللی استفاده شود. این امر مستلزم توانایی در قبول و اظهار عیب‌جویی متقابل در گفتمان میان کشورهای دوسوی اقیانوس اطلس است. اتحادیه اروپا مجبور به توسعه مشارکتهای مشخص با هدف شکل‌گیری جهان قرن بیستم، به عهده گرفتن مسئولیتهای جهانی همگام با دیگر کشورها و مناطق جهان و به حرکت درآوردن منابع مالی مورد نیاز برای این مقصود است. اروپا تنها از این طریق می‌تواند یک همتای مساوی ایالات متحده و دیگر بازیگران در سیاست بین‌المللی در قرن بیست و یکم باشد.